



نقش انگلیس ها در عروج و سقوط رژیم سکوی و

پایه گذاری سلطنت محمد نادرشاه شهید

بخش سوم

نقش انگلیس ها در عروج خانواده "مصاحبان"

درسال 1273 ش وقتی جورج کرزن (بعداً لارڈ کرزن) به افغانستان سفرکرد و از مریضی امیر عبدالرحمن خان آگاه شد، طی یک نشست از امیر که تا آنوقت نخواستہ بود در بارهٔ جانشین خود اظهار نظر کند، صریحاً پرسید که جانشین او کی خواهد بود؟ امیر راز دل خود را مبنی بر گماشتن سردار حبیب الله خان به او گفت. کرزن ظاهراً آرام شد (امیر عبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 292)؛ اما چون انگلیس ها بر احفاد امیر از جمله سردار نصرالله خان و فرزند ارشد او سردار حبیب الله خان چندان اعتماد نداشتند، لذا آنها از همان وقت در جستجوی یک بدیل مورد اطمینان و مطلوب خود برای سلطنت آینده افغانستان برآمدند که آن بدیل باید از سلاله محمدزانی، اما رقیب با دودمان امیر دوست محمد خان باشد. با این مأمول هیچ خانواده ای مساعدتر از خانوادهٔ سرداریحیی خان نبود.

سرداریحیی خان پسر سلطان محمدخان "طلانی" و خسر امیر محمد یعقوب خان بود که انگلیس ها بر او مظنون شدند و وی را درسال 1897 به هند برتانوی تبعید کردند. وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید، از انگلیس ها تقاضا کرد تا خانواده یحیی خان را نیز از کابل دور کرده و در هند مقیم سازند. این خانواده مدت 23 سال را با تمام آل و بیت در هند بسربردند و اکثر فرزندان شان در همان جا چشم به دنیا گشودند، در همان جا به مکتب رفتند و با محیط فرهنگی هند برتانوی آشنا شدند. (ادامک، لودویک: "شخصیت های تاریخی و سیاسی افغانستان از 1747 تا 1945، گراس - اطریش، 1975، صفحه 264)

وقتی مریضی امیر عبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیس ها کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانوادهٔ سرداریحیی خان از تبعید گاه شان در هند حاصل کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که دو فرزند سردار مذکور - هریک سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانوادهٔ سردار زکریا خان (برادر سردار یحیی خان) با همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند به وطن برگشتند. بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان فضای خانواده گی بخصوص پس از ازدواج امیر حبیب الله خان با صبیبه سرداریوسف خان (محبوب سلطان نورالحرم - بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندان شان که تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عز تقرر حاصل کردند. از آن به بعد با زیرکی و احتیاط که خاصهٔ این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را به سرعت یکی پی دیگر پیمودند.

تبعید طولانی برای این خانواده چند خصوصیت بارز را بار آورد که ممد راه آیندهٔ شان بسوی قدرت و سلطنت در افغانستان گردید: آنها به حیث یک اقلیت در سرزمین بیگانه همیشه در یک حلقهٔ خانواده گی فشرده، باهم متحد و پرتفاهم، فارغ از رقابت های درونی بار آمدند، تعلیم دیدند و به زبان های انگلیسی و اردو مسلط شدند و در عین زمان

با تجدد و افکار عصری آشنا گردیدند. تقریباً همه جوانان شان از داخل خانواده آن هم فقط یک زن گرفتند و با خانواده های دیگر ارتباط و پیوند نیافتند که این وضع، اتحاد و همبستگی شان را مستحکمتر ساخت. لذا وقتی به قدرت رسیدند، یکی دیگر خود را حمایت و تقویت نمودند و برای ارتقای جمعی خود کوشیدند و نیز به فرزند بزرگ خانواده یعنی محمدنادرخان همه برادران و پسران کاکا منتهای احترام و اطاعت را پیشه کردند. از اینجاست که شیوه سلطنت شان نیز یک سلطنت خانواده گی بود که تمام قدرت و مقام های بزرگ فقط در انحصار اعضای خانواده قرار داشت و منافع خانواده گی بالاتر از هر منفعت دیگر بود.



الف - محمد نادرخان چگونه به قدرت رسید؟

محمد نادر خان در اپریل 1883 (حمل 1262ش) در "دیره دون" هند به دنیا آمد و در آنجا تحصیل کرد و مدتی در امور عسکری در آن کشور اشتغال داشت. در سال 1901 به معیت خانواده از تبعید گاه به وطن مراجعت کرد، شامل قوای نظامی شد و به سرعت رتب عسکری را پیمود و در 25 سالگی به رتبه جنرالی رسید. او در سفر هند با امیر حبیب الله خان سراج جزء همراهان امیر بود، بعداً نسبت موفقیت در سرکوبی شورش منگل از طرف امیر موصوف به رتبه نایب سالاری ارتقا کرد. همانطور که اشاره شد، انگلیس ها از همان بدو مرحله در نظر داشتند تا محمد نادر خان را که از سلاله سلطان محمد خان و شخص مورد اعتماد شان بود، هرچه زودتر بجای سلاله امیر دوست محمد خان به سلطنت برسانند، چنانکه برای اینکار حتی در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان سراج الملت نیز به نحوی تدارک دیده شده بود. با آنکه شهادت امیر موصوف تا هنوز از جمله اسرار باقی مانده و اشخاص مختلف مورد سوء ظن قرار دارند، از جمله بعضی ها دست شاه امان الله خان و مادرش علیا حضرت را که با امیر مناسباتش برهم خورده بود، در اینکار شریک میدانند، اما شواهد و اسناد نشان میدهد که در پس این قتل دست انگلیس ها در پشت پرده شریک بوده و آنها میخواستند تا به حمایت محمدنادرخان و برادرانش و بعضی از مخالفان امان الله خان برادر امیر سردار نصرالله خان را به امارت برسانند تا از یکطرف خطر بقدرت رسیدن امان الله خان را که شخص مطلوب انگلیس ها نبود بگیرند و از طرف دیگر با امارت نصرالله خان زمینه رسیدن قدرت بدست محمدنادر خان و برادرانش بدون رقیب میسر گردد و در قدم بعدی محمد نادر خان بتواند در راس قدرت در افغانستان قرار گیرد. در این ارتباط اسنادی ارائه

د پاپو شمیره: له 2 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

شده اند که میتوان این حدس را به یقین تبدیل نماید. یکی از این اسناد را در سال 2001 رساله در پشاور به چاپ رسید تحت عنوان "نادرخان و خاندان او" که نویسنده آن بنام مستعار "مهاجر افغان" خود را معرفی کرده و اما در آغاز آن نوشته شده است که: «اقتباس از شماره اول "جمهور اسلام"، اول سپتمبر 1951، طبع پشاور، صفحه 10 تا 18 و زمان یادشده مصادف با زمانی است که عبدالحی حبیبی اعلان جمهوریت موقت افغانستان را در پشاور نمود..»؛ به این اساس گفته میتوانیم که نویسنده اصلی رساله فوق الذکر همانا مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی بوده است.

در صفحه 17 این رساله بر مبنای اسناد جنرال تاج محمد خان بلوچ راجع به دست داشتن سپه سالار محمد نادرخان در موضوع شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملت چنین آمده است: «واقعه کله گوش لغمان شب 18 جمادی الاول 1337 ق رخ داد و امیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند دست سپه سالار درین حادثه دخیل بود، اسنادی موجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته اند، از آن جمله کتاب "اسرار در مورد افغانستان" نوشته سردار شیر احمد خان و یکی از نزدیکان خاندانی نادر خان است که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادر خان می پندارد، زیرا این شخص از همانوقت طمعی و چشمی به تخت و تاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلی و کابل طرح شده بود. یک قطعه مکتوب که به ذریعه جنرال تاج محمد خان دیده شده، این طرح مخفی را واضح می سازد و نقل آن اینست:

«عالیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابرم صالح محمد خان نائب سالار صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است، شمایان خاطر خود را جمع داریدف کوائف جلال آباد را آرندۀ این خط بشمایان خاطر نشان خواهد کرد. کارها بر وفق مرام است، آنچه با شمایان گفته شده بود، بهمان قسم شد. بعد از تدفین میت [منظورمیت امیر حبیب الله خان است - از این قلم] برادرش را [مقصد سردار نصر الله خان است] امیر ساختیم و میان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی ماند. ارجندم رکاب باشی [مقصد از شاه ولی خان است] متوجه احوال است و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالک صاحب [مقصد میرزا محمد حسین خان پدر استاد خلیلی است] درین معامله شریک مایان است و انشاءالله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دارالسلطنه [مقصد کابل است] با قوم خود می آید. عساکر دارالسلطنه را به آن برادر بجان برابر [مقصد صالح محمد خان نائب سالار است] بسپاریده ایم. باید متوجه احوال باشید که معامله از دست عساکر و شمایان بیرون نشود. انشاءالله و تعالی سمت جنوبی از خود مایان است. از آن جهت خاطر جمع داشته باشید. در جلال آباد و کابل هرکس که مدعی سلطنت شود، برای چند روز است. آخر کار بدست مایان و شمایان است. به نفری خود از طرف ما خاطر جمعی بدهید. باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه 19 جمادی الاول 1337ق - امضا: محمد نادر.»

در ادامه موضوع در صفحه 19 رساله چنین آمده است: «این مکتوب از جلال آباد روز دوم قتل امیر بنام نائب سالار عساکر کابل [مقصد صالح محمد خان است] نوشته شد، ولی معلوم نیست که به مکتوب الیه [صالح محمد خان] رسید یا نه/ زیرا مکتوب الیه در کابل بین عساکر کابل نقشی را در بیعت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در 9 حوا 1297 ش بازی کرد و در نتیجه به کابینه اول بحیث سپه سالار درجه اول و ناظر حربیه نیز مقرر گردید و ازین برمی آید که صالح محمد خان این پلان نادر خان را تعقیب نمیکرد و در طرفداران سلطنت امانی شامل گردیده بود.»

بهرحال محمد نادر خان و برادران پس از یک مدت کوتاه از نظر افتادند، ولی به اثر توصیه علیا حضرت و روی مصلحت ها شاه امان الله با او و خانواده اش از ملایمت و گذشت کار گرفت و او را که درحزب مسما به "حزب جنگ" شامل بود و از داعیه استقلال افغانستان جداً حمایت میکرد و طرفدار اصلاحات و تجدد گرانی بود، بار دیگر موقع خدمت داد، چنانکه او را به سرکردگی قوای افغانی درجبهه جنوبی گماشت. با اینکار شهرت محمدنادرخان به حیث فرزند ارشد خانواده مصاحبان، وقتی در سرتاسر کشور پهن شد که قوای موصوف درجنگ سوم افغان وانگلیس درجبهه

جنوبی قوای دشمن را به عقب راند. شاه به پاس این خدمت او را مفتخر به رتبه "سپه سالاری" ساخت و مناری را بنامش امر احداث داد.

اینکه پیشرفت در جبهه جنگ تا چه حد بسته به درایت و کاردانی سپه سالار محمد نادرخان بود و تاچه حد انگلیس ها میدان را برای پیشرفت قوای او خالی کردند، سؤالیست قابل بحث، زیرا در مورد فتح تل و وانه در این جنگ اسنادی در دست است که نشان میدهد انگلیس ها در نظر داشتند جنگ را بیشتر در جبهات مشرقی (دکه و کنر) و قندهار متمرکز سازند و میخواستند عساکر خود را از جبهه جنوبی به دو جبهه دیگر انتقال دهند که اینکار موجب شد تا قوای افغانی به سرکردگی سپه سالار محمد نادرخان در این جبهه موفقیت نظامی قابل وصف را بدست آورد و این موفقیت موجب شهرت و معرفت او در سرتاسر افغانستان او گردد. در این ارتباط اسناد مشعر اند که اینکار انگلیسها بار دیگر به هدف خاص یعنی زمینه سازی های مقدماتی برای رسیدن محمد نادر خان به قدرت و در نهایت به سلطنت بود. توجه شود به این سند که در رساله "نادر خان و خاندان او" درج میباشد، به این شرح:

نویسنده رساله می افزاید: «جنگ استقلال در سه جبهه آغاز شد. جبهه مشرقی و دکه به سپه سالار صالح محمد خان بسپرده شد. جبهه قندهار به صدراعظم عبدالقدوس خان اعتمادالدوله و جبهه جنوبی به سپه سالار نادرخان...» نویسنده رساله در ادامه با تعجب از خود می پرسد: «چه معنی دارد که دولت معظم انگلیس در جبهه مشرقی یک قدم عساکر و قبایل افغانی را موقع پیشرفت نمیدهد. درجبهه غربی، قندهار نیز لکها نفر غازیان قندهار یک قدم پیشرفته نتوانستند و بلکه دکه و سپین بولدک از طرف قوای برطانیه اشغال میشود، ولی فقط در جبهه سمت جنوبی قوای هوانی و زمینی برطانیه شکست میخورند؟ درحالیکه قشون افغانی و قبایل جنوبی یک طیاره و توپ بزرگ ندارند و با تفنگ کهنه بغل پر جنگ میکنند. درین مورد عقلای بشر قیاس کرده میتوانند که برای کدام مقصد سپه سالار نادر خان را فاتح و فیلد مارشال ساختند؟ ولی جبهات مشرقی و قندهار را با قوای مدھش زمینی و هوانی کوفتند! و در نتیجه همین دسایس سیاسی و حربی برطانیه بود که نادرخان بحیث فاتح از سمت جنوبی برگشت و جای سپه سالار صالح محمد خان را که در دکه شکست خورده بود، گرفت و وزیر حربیه و سپه سالار منحصر بفرد قشون افغانی شناخته شد.» (صفحه 20 و 21 رساله)

نویسنده رساله برای ثبوت موضوع فوق مکتوب دیگر سپه سالار محمد نادرخان را نقل میکند که بتاريخ 29 شعبان 1337 ق از جبهه جنوبی عنوانی برادرش شاه ولی خان به این مضمون ارسال داشته است: «ارجمند عزیزالوجود شاه جان رکاب باشی در حفظ و امان الهی باشند. ازینطرف خیریت کلی حاصل است. بخاطر جمعی شما مشغول کارهای خود باشید. بقرار اطلاعاتیکه رسیده است، سپاهیان انگریز جنگ نمیکند و چند جای و چهاونی را بخوشی خود خالی میکنند. همین موقع نیکنامی آن ارجمند و برادر تانست. بدون پریشانی و دغدغه خاطر پیشرفت کنید. بطرف وانا بروید. مقابله نخواهید دید. برای من خاطر جمعی داده شده است. بکاردانی و هوشیاری شما بیان تعلق دارد که مردمان دیگر ازین احوال و کیفیت خبر نشوند. ولی شما بیان در آنجا و میان درین طرف فتح کنیم. باقی آن ارجمند عزیزالوجود را به خدا می سپارم که باید متوجه بوده باشید. مورخه 29 شعبان 1337 ق، امضا: محمدنادر» (اسناد متعدد دیگر در این زمینه را میتوان در کتاب "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، تألیف داکتر عبدالرحمن زمانی مطالعه کرد).

بعد از این موفقیت نادرخان از 1921 تا 1922 وزیرحربیه رژیم امانی مقرر شد و از آنجا به ریاست تنظیمیه قطغن و بدخشان منسوب گردید. او در این مأموریت بدون اطلاع دولت واستیذان شاه امان الله به همکاری با آزادی خواهان - فعال برضد حکومت شوروی پرداخت که گفته میشود اینکار را به مشوره انگلیس ها انجام داده بود. علاوه شایع بود که وی غیرمستقیم در قیام خوست (1924) نیز نقش داشت.

این رویدادها مناسبات حسنه محمدنادرخان را با شاه امان الله برهم زد و شاه او را به حیث وزیرمختار افغانستان به پاریس مقرر کرد. محمد نادر خان به این وظیفه برای مدت کوتاه ادامه داد، ولی زود از کار دست کشید و در جنوب فرانسه مقیم شد. در این وقت برادرش محمد هاشم خان که سفیر در مسکو بود، ترک وظیفه کرد و نزد برادر به فرانسه رفت و برادر دیگرش شاه ولی خان نیز با آنها پیوست. در جریان اغتشاش، شاه امان الله وامیرحیبب الله کلکانی هردو از محمد نادر خان خواستند تا به وطن برگردد و با آنها همکاری شود، اما او راهی خود را در پیش داشت و برای هدفی

که سالها در فکرش بود - یعنی سلطنت به حمایت انگلیس ها گام گذاشت و با دو برادر خود یکجا در ماه دلو 1307 (فبروری 1929) از فرانسه رهسپار هند برتانوی گردید و در 19 حوت 1307 واز طریق بمبی به افغانستان رسید و در خوست به فعالیت شروع کرد.

محمدنادرخان در طول راه از بمبی تا خوست در هر موقع به نماینده گان مطبوعات که هدف برگشت او را سؤال میکردند، چنین جواب میداد: «من در آمدن به افغانستان، مقصد شخصی ندارم، من خواهان تاج و تخت نیستم، من یک ثالث بالخیر هستم، از احوال موجوده اعلیحضرت امان الله خان متأسف هستم و برای خیر شخصی شان و منافع جامعه کار خواهم کرد، مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هر کس را ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد.» (کشکی، برهان الدین: "نادر افغان"، چاپ اول، کابل، 1310، صفحه 349 و 351)

محمدنادرخان و برادرانش از تاریخ ورود به کشور تا 24 میزان 1308 (16 اکتوبر 1929) که اعلام پادشاهی کرد، راه دشوار و پرمشقت را پیمودند و بارها مواجه به شکست و عقب نشینی گردیدند، لکن دست از کار نکشیدند و با ذرایع مختلف به تجمع اقوام جنوبی در صف خود پرداختند و به کمک آنها و بعضی دیگر، قدم به قدم خود را به کابل نزدیک کردند.

ب - نقش انگلیس ها در برگشت محمد نادرخان به کشور:

انگلیس ها او را در این زمینه کمک بسیار کردند که مقامات انگلیس این موضوع را نخست رد کردند و مدعی شدند که ایشان در قضیه افغانستان کمال بی طرفی را مرعی داشتند (!!) اما منابع اطلاعاتی و محققان تاریخ در این باره دلالتی مبنی بر حمایت انگلیس ها از محمدنادرخان ارائه میدارند که به ذکر چند مثال آن در اینجا بسنده میگردد:

"ریه تالی ستیوارت" در کتاب "آتش در افغانستان" می نویسد: «تاریخ 15 جنوری 1926 سفیر انگلیس در روسیه "سر هاجسن" (Sir R. Hodgson) که طور رخصتی به پاریس آمده بود، با محمدنادرخان و برادرش محمد هاشم خان دیدار کرد. حین تبادل نظر، نادرخان و برادرش به سفیر مذکور اطمینان دادند که آنها با برتانیه دوست و هم پیمان خواهند بود و بر علیه روسیه فعالیت خواهند کرد و علاوه کردند که آنها در مورد سرحد، سیاست دوستانه را در پیش خواهند گرفت. نادرخان پیشنهاد کرد که: دریای کتر سرحد بین هند برتانوی و افغانستان باشد.» ستیوارت در ادامه می نویسد: «این بار اول نبود که نادرخان با نماینده انگلیس مذاکره میکرد، بلکه در 13 می 1925 با "کلونل آرنک" در پاریس دیدار داشت و یک ماه بعد موصوف با "لارد گریو" (L. Grewe) سفیر برتانیه در پاریس در مورد اعمار خط آهن به مصرف برتانیه و همچنان نا آرامی ها در کابل صحبت کرد. نماینده برتانیه گفت: "با پشتیبانی ما این دو برادر میخواستند که یک قسمت بزرگ خاک خدا داد افغانستان را به ما ببخشند و هاشم خان پیشگونی کرد که بزودی انقلاب در افغانستان شروع میگردد و خودم شخصاً از شورش و قیام بر علیه امان الله خان طرفداری میکنم..» (استیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان - 1919 - 1929، مترجم: یارمحمد کوهستانی کابلی، چاپ اول، پشاور، 1380، صفحه 49-50)

همچنان شاه امان الله هنگام سفر اروپا به تاریخ 5 جنوری 1928 به ناپل رفت و در آنجا از طرف نادر خان و برادرانش استقبال گردید، شاه از نادرخان خواست تا به افغانستان برگردد، ولی نادرخان این پیشنهاد را موقوف به شرط برطرفی محمد ولی خان، غلام نبی خان، محمود سامی، غلام صدیق خان و محمود طرزی نمود (استیوارت، ریه تالی: آتش در افغانستان...، صفحه 53)؛ همچنان به تاریخ 7 دسمبر 1928 باردیگر هاشم خان با فونسل برتانیه در شهر "نیس" (J.W. Keogh) تماس گرفت و تقاضای دیدار نادرخان را با وزارت خارجه برتانیه کرد. در یادداشت سری وزارت خارجه برتانیه آمده است که: «برادران میخواهند به افغانستان برگردند تا به شورشیان معاونت کنند» (استیوارت: آتش در افغانستان...، صفحه 80). خلاصه همچو ارتباطات بین انگلیس ها و محمد نادرخان قبلاً وجود داشت، ولی انگلیس ها نمیخواستند به این روابط شکل رسمی و علنی دهند، زیرا علنی شدن روابط، آینده نادرخان را در افغانستان به خطر بی اعتمادی مردم مواجه میکرد. از آنرو انگلیس ها ظاهراً خود را در این مورد بی طرف نشان میدادند و اما آنها هیچ شخص دیگر را برای سلطنت آینده افغانستان بهتر از محمدنادرخان و برادران او نداشتند و تمام زمینه ها را بطور مستقیم و غیر مستقیم به نفع او مساعد می ساختند.

نخستین اقدام عملی همانا اعطای ویژه دیپلماتیک به محمد نادرخان و دوبرادر همرایش از طرف انگلیس ها بتاريخ 16 فبروری 1929 بود که بدون سرو صدا صورت گرفت و آنها در 22 فبروری توسط کشتی "قیصر هند" به بمبئی رسیدند. حین ملاقات با افغانهای آن شهر و با نشر یک اعلامیه هدف سفر خود را محض نجات وطن اعلام نمود و گفت که: «من و هیچیک از اقارب من آرزوی تخت افغانستان را نداریم.» (دیده شود: زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری... .."، صفحه 425 تا 430)



با ورود محمد نادرخان از فرانسه به هند برتانوی این سؤال در مطبوعات داخلی و خارجی مطرح گردید که اگر سپه سالار برانگیخته برتانیه نبود، چگونه او را از خاک هند برتانوی اجازه دخول به سرحدات افغانی دادند؟ جریده "حیل المتین" منتشره کلکته در شماره 190 سال 1309 ش در زمینه چنین نوشت: «انگلیس ها در میدان سیاست مانند شطرنج بازان ماهری هستند که چندین چال را به نفع حریف بازی میکنند، تا در چال آخر مقصد خود را انجام دهند. در میدان سیاست افغانستان حبیب الله (کلکانی) وسیله ای بیش نبود که همفری - سفیر انگلیس در کابل او را بمیدان کشید و اینک به نفع حریف دیگر (نادر خان) او را از بین برد (یعنی نادر خان را از طرف خود به تخت کابل نشاندند)». این جریده در شماره 195 سال 1309 بعد از استقرار سلطنت نادر خان نوشت: «تمام مسائل بین مأمورین انگلستان و محمد نادرشاه در همان وهله اول ورود ایشان تعهد شده و بهمین امید انگلستان تائیدات مستقیم و غیرمستقیم به برقراری حکومت نادری و شکست حبیب الله نمود.» (رساله "نادرخان و خانواده او"، نویسنده: مهاجر افغان...، صفحه 28 و 29)

سؤال مهم دیگر این است که محمد نادرخان نه پول داشت و نه اسلحه، چطور توانست مصارف گزاف جنگ هفت ماهه را با تمام مشکلات آن تدارک نماید؟ بعضی ها می گویند که برادرانش با وی کمک کردند و آنها از نفوذ خود در بین اقوام مشرقی و جنوبی به نفع او استفاده نمودند. شاید این ادعا درست باشد، اما سؤال تدارک پول و اسلحه را جواب نمیدهد. بناءً طوریکه بین مردم و در مطبوعات بین المللی شایع شده بود، انگلیس ها هنگام ورود محمد نادرخان به افغانستان

د پاپو شمیره: له 6 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

بصورت مخفی مقادیر زیاد اسلحه و مهمات و نیز کمک نقدی به او دادند که در آنوقت نادرخان از آن انکار میکرد و حتی پس از رسیدن به سلطنت هنگامیکه در بتاریخ 14 سرطان 1310 در شورای ملی بیانیه میداد، گفت که او به کمک هیچ یک دولت اجنبی کابل را فتح نکرده و اما با این اعتراف چنین وانمود کرد که گویا بعد از رسیدن به سلطنت از انگلیس ها قرضه و کمک بی قید و شرط گرفته است و اضافه نمود که: «این امداد عبارت است از یک لک و هفتاد و پنج هزار پوند قرض بلاسود و ده هزار تفنگ و پنجاه لک کارطوس و چون این امداد میراء از هر گونه آایشات سری و علنی است و بدون شرط است، من به ممنویت قبول کرده ام»، اما از اسناد موجود در آرشیف انگلستان به اثبات میرسد که این کمک انگلیس ها به نادرخان در سال 1929 و به مقصد رساندن او بقدرت صورت گرفته است. (شرح مزید: زمانی، عبدالرحمن: "بازنگری...."، ... صفحه 441 تا 447)

ج - استراتژی انگلیس در مورد نصب نادر خان به قدرت:

انگلیس ها درعین زمان میدانستند که اشغال کابل ونصب نادرخان کارساده نیست و برای این منظور باید به طرح یک پلان استراتژیک می پرداختند، به این شکل که: قیام را باید با تبلیغ سوءعلیه شاه امان الله توسط گماشته گان خود نخست درشینوار و سپس درکوه دامن کابل دامن زند تا حکومت جهت سرکوبی قیام، قوای نظامی به مشرقی بفرستد و بدین ترتیب بنیه دفاعی شهر کابل ضعیف شود و آنگاه حمله بر کابل توسط قوای حبیب الله کلکانی صورت گیرد. انگلیس ها چنانچه تذکر رفت، دربین شخصیت های بلند پایه حکومتی نیز قبلاً به ذرایع مختلف نفوذ کرده و روابط ایشان را با مخالفین برقرار ساخته بودند. همان بود که شاه امان الله عرصه را بر خود تنگ دید، ازسلطنت استعفی داد و به قندهار رفت. به این ترتیب پلان مطروحه عملی شد و حبیب الله کلکانی به امارت رسید.

پادشاهی حبیب الله درطرح انگلیس ها یک دوره انتقالی بسیار کوتاه مدت و ناپایدار محسوب می شد که باید به سهولت سقوط میکرد و بجای آن محمدنادرخان و "برادران" بفوریت و بدون مشکل به سلطنت می رسیدند. با آنکه این کار به همان سهولت که حدس زده میشد، عملی نشد و هشت ماه پرمشقت را دربرگرفت، اما بالاخره آرزوی دیرینه برآورده گردید و سلطنت افغانستان به کسانی تعلق گرفت که مطلوب انگلیس ها و از اعتماد آنها برخوردار بودند. به این اساس بتاریخ 22 میزان 1308 (14 اکتوبر 1929) رژیم سقوی در اثر فشار قوای تحت امرشاه ولی خان درکابل سقوط نمود و امیرحبیب الله کلکانی با جمعی از یاران خود بطرف کوه دامن فرار کردند؛ ارگ بدست قوای شاه ولی خان (بعداً مارشال وملقب به فاتح کابل) افتاد و روز بعد (23 میزان) محمد نادرخان به چهلستون رسید و از آنجا عازم ارگ کابل شد. موصوف در اولین نطق خود در "سلام خانه" در حضورجمعی از هواداران خود گفت که به پادشاهی علاقه ندارد و فقط برای نجات وطن کمر بسته و علاوه کرد که مردم باید خود شان شخص مورد نظر خود رابه پادشاهی کشورانتخاب کنند. این گفته محض وجه شکلی داشت و به مجردی که یک عده ازحضار مجلس صدا زدند که کسی بهتر ومناسب تر جزء او سراغ ندارند و چند نفر معلوم الحال درهمان جا به نادرخان دست بیعت پیش کردند، دیگران نیزعین کار را انجام دادند و نادرخان بیعت را پذیرفت و به تاریخ 24 میزان 1307 به حیث پادشاه افغانستان شناخته شد.

د - چگونگی اخذ بیعت برای سپه سالار محمد نادرخان:

دگرجنرال عبدالرزاق خان سابق قوماندان عمومی قوای هوایی و مدافع هوایی در رژیم شاهی که در وقت بیعت به سپه سالار محمد نادر خان به حیث یک صاحب منصب مسلکی و تحصیل یافته در رشته هوایی در محفل بیعت در "سلام خانه" ارگ حضور داشت، در مورد اینکه چگونه محمد نادر خان به پادشاهی رسید، چشم دید خود را در کتاب خاطرات خود چنین بیان میکند: «بعد از اشغال کابل توسط قوای شاه ولی خان [بعداً مارشال]، سپه سالار محمد نادرخان [از چهلستون - حومه کابل] به کابل تشریف آوردند. بروز تشریف آوری شان یک عده مامورین اسبق ملکی و عسکری و یک تعداد سرشناسان و یک تعداد مردم جنوبی به سلام خانه [سالون بزرگ در داخل ارگ که در زمان امیر عبدالرحمن خان برای محافل بزرگ دربار اعمار شده بود و تا هنوزهم پابرجاست] گردهم آمدند و منتظر تشریف آوری وی شدند. بعد از چندی تخمین ساعت یازده بجه سپه سالار نادرخان با دوبرادر شان مارشال شاه ولی خان و جنرال شاه محمود خان و همچنان محمد گل خان مومند و الله نواز خان سپه سالار داخل شدند و محمد نادرخان لباس ملکی به تن داشت و کرتی اش به طرز عسکری چهار جیبی و برجست و موزه به پا داشت، بر سر خود لنگی خاکی زده بود. مارشال شاه ولیخان و جنرال شاه محمود خان لباس های خاکی پوشیده بودند با چکمه های جاجی که بالای چکمه قطارها به کمر و شانه و لباس خاکی، چپلی، کلاه و لنگی به سر داشتند؛ محمد گل خان لباس وطنی و الله نواز خان لباس ملکی در برداشت. مردم چک چک کرده بعد از آن سپه سالار محمد نادر خان فرمودند که: "وظیفه من بود که آنها را که تاج

د پانوی شمیره: له 7 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

و تخت افغانستان را غصب کرده بودند، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید.»»

او در ادامه می نویسد: «پس از این گفتار فیض محمد خان زکریا و غلام محمد خان وردک به وکالت حاضرین گفت که: "همه ما، شما را به پادشاهی خود قبول کردیم."، سپه سالار نادر خان فرمود که: "شما فکر کنید امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را در نظر بگیرید؟"؛ بازهمین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به پادشاهی خود قبول میکنیم."؛ در این وقت سپه سالار کمی عقب رفته با برادرها و هیئتی که همایش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و بمردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم." (عبدالرزاق، دگر جنرال: "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل 1384 ، صفحه 32)

قابل ذکر است که در اولین مجلس منعقدۀ چهلستون فقط سه نفر - هریک محمد ولی خان وکیل سلطنت در عهد امانی، شیر احمد خان زکریا شوهر همشیره نادر خان و میر هاشم خان وزیر مالیه امانی نظر دادند که بهتر است سپه سالار به حیث وکیل سلطنت شناخته شود و موضوع پادشاهی به لویه جرگه موکول گردد؛ به این نظراهمیت داده نشد و بیان آن بر سر نوشت سه نفر در آینده تأثیر منفی گذاشت. (رشتیا، سید قاسم: "خاطرات سیاسی 1311 - 1371"، چاپ اول، ویرجینیا، 1997، صفحه 9)

(پایان مقاله)

د پانو شمیره: له 8 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ